

ماجرای سوء قصد به جان ناصر الدین شاه به روایت روزنامه وقایع اتفاقیه

گردآورنده: دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی

خداوندی جلّ شأنه و غم کرمه حرز و قایه وجود فایض وجود مبارکشان بود، بحمدالله تعالی هیچ يك از آلات و ادوات آنها کارگر نیفتاد و سوء خطرات و خبث نیت آنها به خودشان راجع شده، سه نفر آنها به دست آمده، يك نفر به دست ملتزمین رکاب مستطاب در حضور همایون به سزای خود رسیده و دو نفر دیگر گرفتار شدند و سه نفر دیگر هم که از قرار تقریرات دو نفر که دستگیر شده‌اند، در جاههای قنوات نیاوران خود را پنهان نموده بودند، از بخت بلند اعلیحضرت پادشاهی به دست آمده و به سزای خود خواهند رسید. چونکه از برای اهالی ایران بلیه بزرگی است، مقرر فرمودند که فردای آن روز سلام عام شده و شلیک توپ به عمل آید و اهالی این دولت علیه که در دربار همایون حاضر بودند هر يك به شکرانه سلامتی وجود مبارک به شادی و مسرت پرداختند، و وزرای مختار دولتین بهیتین انگلیس و روس هم هر يك مراسله تهنیت به اولیای دولت علیه نوشته و خود نیز مشرف به حضور همایون اعلیحضرت پادشاهی شدند.

در ۲۵ شوال ۱۲۶۸ برابر با ۱۵ اوت ۱۸۵۲، هشت ماه پس از ریخته شدن خون میرزا تقی خان امیر کبیر، ناصرالدین شاه مورد سوء قصد گروهی از پیروان سیدعلی محمد باب قرار گرفت. روزنامه وقایع اتفاقیه که به دست امیر کبیر تأسیس ولی پس از مرگ صدراعظم نامدار، ستایشگر ناصرالدین شاه شده بود، این رویداد تاریخی را چنین گزارش کرده است:

شماره ۸۰ مورخ ۲۸ شوال ۱۳۶۸

روز یکشنبه ۲۵ شوال المکرم که سرکار اقدس همایون شاهنشاهی به عزم شکار چندروزه از قصر بیلاقی نیاوران از توابع شمیران در دارالخلافة طهران تشریف فرمای شکار بودند، شش نفر از الواط و اشرار و اهل خیانت به بهانه تقدیم عریضه و تظلم به رکاب اقدس همایون شاهنشاهی نزدیک شده و به قصد آسیب وجود مسعود همایون دست به قمه و طپانچه زده اغلبی را بکار بردند. ولیکن از آنجا که حفظ و حراست حضرت

شماره ۸۱ مورخ سوم ذیقعده ۱۳۶۸

در ضمن روزنامه سابق، مجملی از تفصیل واقعه روز یکشنبه ۲۵ شهرشوال المکرم و جسارت آن حرامزادگان خبیث و شقی که العیاذبالله قصد وجود فیاض الجود اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه را داشتند و مقصود کلی از آن روزنامه محض اعلام از سلامت ذات کثیر البرکات و حصول چشم‌روشنی برای کل اهالی ممالک محروسه و خرمی جمیع شنوندگان ممالک بعیده بود، قلمی و مسطور و مبین و مذکور شد. حالاهم از آنجا که اعلام مجدد از سلامت و عافیت وجود همایون برای مزید سرور و ابتهاج عامه ناس و اظهار مفصل از طرز خدمتگذاری و جانفشانی کسانی که در آن ساعت هایلہ در رکاب مستطاب همایونی سعادت حضور داشتند لازم و واجب بود، لهذا به نگارش این مراتب نیز پرداخته و سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی دام سلطانه که در روز مزبور دو ساعت و نیم از مطلع آفتاب گذشته به قصد و اراده شکار گاه تشریف فرما می شدند، همه اوضاع و ترتیبات سلطنتی به طرزهای معهود و طورهای مألوف مهیا و موجود و همه منتظر مقدم مبارک ملو کانه بودند.

همین که طلعت همایون پدیدار شد، جناب جلالت مآب اجل اکرم صدراعظم افخم [میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری] و اکابر چاکران دربار و اعظام فدویان حضرت شوکت مدار که همه پیش از وقت حضور داشتند، در اثر خاکپای همایون از محوطه عمارت پادشاهی بیرون آمدند. جناب صدراعظم و مستوفی الممالک و مقرب الخاقان میرزا کاظم خان نظام الملك [پسر صدراعظم نوری] و اسدالله خان امیر آخور و بعضی دیگر از معاریف و اعظام چاکران از امر او مستوفیان و غیره در رکاب مبارک پیاده می رفتند، قدری به فاصله از جناب صدراعظم، اجازت سواری از جانب اقدس اعلی حاصل شد و خود با جمعی که در دور ایشان بودند پایی نگهداشتند که سوار شوند.

در این بین علی الغفله یکی از آن خبیث‌ها که اهل نیریز فارس بود به هیئت دهاتی و اکراد و الوار فریادکنان متهورانه و جسورانه دوید که عرض دارم. چند نفر از

چاکران دربار شاهنشاهی که ملتزم رکاب مبارک بودند تهور و جسارت او را که دیدند محض حریم رکاب مبارک و بی خبر از آنکه آن خبیث چه منظوری دارد پیش دویده با او در آویختند که در این بین قبل از آنکه فرصت را فوت کند طپانچه به طرف ذات همایونی خالی کرد و الحمدلله همه ساچمه‌های طپانچه به خطا رفت. یکی دیگر به هیئت اولی طپانچه به دست بی محابا دوید. جلودار که در آن بین حاضر بود، هنگام خالی شدن طپانچه دست او را بیچاند و تیر آن طپانچه نیز به خطا رفت و بحمدالله تعالی آسیبی به وجود مبارک نرسید. با اینکه ضرب قمه از دست مقرب الخاقان اسدالله خان میر آخور خورده و طپانچه از دستش افتاده بود، باز خود را جمع کرده قمه برهنه از بغل بیرون آورد. ملتزمین رکاب همایون او را دوره کرده کارش را ساختند و به خون خودش غلطانند. هنوز کار او تمام نشده بود که خبیث سومی مثل دور فیق دیگرش غفلتاً سر رسید و طپانچه به طرف قرین الشرف اعلیحضرت خالی کرد.

اعتقاد ملتزمین رکاب همایونی این بود که ساچمه این طپانچه هم بکلی به خطا رفته باشد، زیرا هیچ آثار تغییر حالت از سرکار اعلیحضرت قوی شوکت پادشاهی نفهمیدند. لکن بعد از آنکه در نهایت دلیری به استدعای صدر اعظم و مقرب الخاقان مستوفی الممالک و سایر ملتزمین رکاب تشریف فرمای باغ صندوقخانه که در آن نزدیکی واقع است شدند، معلوم شد چند ساچمه از کلیجه تن مبارک گذشته و از میان دو شانه سر بالا رفته است ولی اکثر ساچمه‌ها کارگر نیامده و دو سه پارچه پوست بدن مبارک را خراشیده و قدری هم فرو نشسته است. علت اینکه اندک مجال هرزگی و شرارت برای آن اشرار و خبیثات حاصل شد، این بود که ملتزمین رکاب چنانکه رسم است نزدیک نبودند، مگر معدودی شاطران و شاطر باش و جلوداران و فرآشان و مقرب الخاقان مستوفی الممالک و نظام الملك... والا پر ظاهر است که آن اشرار را فرصت جسارت و این حرکات نبود و البته در ابتدای امر هر سه قبل از آنکه حرکتی بنمایند، مقهوراً گرفتار می شدند. بالجمله گرفتاری و دفع شریر سومی نیز به دست جمعی از ملتزمین رکاب مبارک از قبیل شاطران و فرآشان واقع شد و از این سه نفر اشرار، اولی و

سومی گرفتار و از برای تحقیق رفقای خود محبوس اند و آن شریر دومی به خون خود غلطید، چون اولیای دولت علیه منظور دارند این کیفیت به تفصیل در روزنامه نوشته شود، انشاءالله در روزنامه آینده مفصلاً و مشروحاً به اسامی چاکران دربار شاهنشاهی که هر یک چه نوع خدمت کرده و در مقام جان نثاری از جان خود مضایقه و دریغ نمودند، نوشته خواهد شد.

شماره ۸۲ مورخ دهم ذیقعده ۱۳۶۸

در هفته گذشته چو اصل حقیقت و کیفیت کما تینعی و بطور وضوح و شهود معلوم و مشهود نگردیده بود و مقدمه آن که چند نفر خبیث مردود که از سوءتبت قصد منکری نسبت به وجود اعلیحضرت شاهنشاهی را داشتند، بطور اجمال نوشته شده بود، تفصیل آن اجمال این است که جمعی شقی بدبخت لامذهب گرد آمده و پیروی و متابعت از سیدعلی محمد باب مردود و ملعون را که در سنه ماضیه مذهبی به غیر از ما نزل اختراع کرده و به سزای عمل خود رسید پیشنهاد کرده بودند که چون موافق قاعده مرسوم در ادیان و ملل نمی توانستند حقیقت مذهب خود را برسانند و اگر آشکار می کردند بطلان آن بطور وضوح معلوم و مشهود می شد، آن را مخفی می داشتند. چنانکه بعضی از کتب و نوشتجات و احکام آنها که به دست افتاد هم کفر محض بود و در گفت و شنود و مباحثه علمی نمی توانستند مذهب کفر آثار خود را که تالی دعوی الوهیت بود، آشکار کنند. از این رو به خیال سوء قصد به مقام سلطنت افتادند که شاید رخنه در اجزای سلطنت نمایند و آشوبی برپا کنند که به دعوی مذهب باطل خود در مقام تاخت و تاز و نهب و غارت بر آمده و از دست اندازی به مال مردم متقی برگیرند. جمعی بی مغز و فرومایه که رئیس و قطب آنها ملا شیخعلی نام ترشیزی بود و نیابت باب سابق را ادعا می نمود، خود را به حضرت عظیم ملقب داشته و از اتباع و اصحاب آن باب ملعون تنی چند به دور خود گرد آورده و بعضی از اشرار و الواط و اوپاش خام هوس راهم فریفته بود که از جمله آنان یکی حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان مرحوم تبریزی بود. در خانه این خبیث در دار الخلافه تهران در محله مشهور به سرچشمه جمع

شده و در خفا بنای شور و سروری گذاشته و همت به قصد گزند و آسیب به وجود مبارک اعلیحضرت پادشاهی می گماشتند. و دوازده نفر از آنها را که داوطلب شدند انتخاب کرده به هر یک سلاح حرب از قبیل قمه و طپانچه و کارد دادند که به نیاوران آمده در هر جا و هر وقت که فرصت بیابند آسیبی به وجود مبارک برسانند. ملا شیخعلی نیز خود با کمال استعداد در خانه حاجی سلیمان خان آمده و مهیا بود که به محض گذشتن امر بیرون آمده به اسم ادعای مذهب و باتفاق رفقاییش به هیئت اجتماع دست به تاخت و تاز اموال و سفک دماء مسلمین بکشایند.

این بود که روز یکشنبه بیست و بنجم شهر شوال المکرم در وقتی که سرکار اعلیحضرت پادشاهی به عزم شکار سوار شده بودند، آن بدبختان متهورانه بی محابا بر سر اسب سواری پادشاهی تاخته چند طپانچه خالی کردند. یکی از طپانچه ها که ساچمه ای بود، چند دانه از ساچمه هایش قدری بدن مبارک پادشاهی را خراشید. لکن چاکران در گاه از قبیل نتیجه امراء العظام اسدالله خان میر آخور و مقرب الخاقان مستوفی الممالک و نظام الملک کشیک چی باشی و سایر اعظام و معاریف و غیره دو نفر از آن اشقیار را دستگیر کرده و نفر سوم هم در میان دعوا از ضرب تیغ و سنگ و چوب راه آخرت را در پیش گرفت. از آن دو نفر که دستگیر شدند معلوم شد اینها از تابعین باب کذاب علیه اللعنه و العذاب بوده اند.

بعد از آن سرکار اعلیحضرت پادشاهی عزیمت شکار را موقوف داشتند و بر حسب اشاره ملو کانه اولیای دولت قاهره در مقام تجسس و تفحص بر آمده و به مقرب الخاقان آجودانباشی حاجب الدوله [قاتل امیر کبیر] و عالیجنابان کلانتر و کدخدایان شهر حکم شدرؤسای این قوم را به دست آوردند. تا اینکه در آخرین روز ماه شوال، مقرب الخاقان حاجب الدوله و فرآشان شاهی در کمال معقولیت استحضار از مجمع و مسکن آنها حاصل نمودند که همگی در خانه حاجی سلیمان مردود هیئت و اجتماعی دارند. کدخدای محله را با جمعی که خبر کرده بودند بر سر آن خانه رفتند. حاجی سلیمان خان با دوازده نفر از اشرار را در آنجا

ایشان کمال رضامندی حاصل کرده و جناب جلالت مآب صدراعظم به فرستادگان ایشان انعام دادند.

نظر به اینکه گذشته از بطلان مذهب و دعوی باطل، آنان جسارتی پیش گرفتند که خسارت عموم ناس از سفک دماء و نهب حرم و سایر منهیات و منکرات از آن حاصل می‌شد، کافه مردم از علما و فضلا و چاکران دربار سپه‌مدار و رعایا و برابا و وضع و شریف و برنا و پیر و خاص و عام قتل این مفسدین ضلالت پیشه را واجب می‌دانستند، شش نفر از آنها را که این اشخاص بودند: میرزا حسین قمی که بی‌تقصیر نبود را به جهت بعضی سؤال و جوابها نگه داشتند. میرزا حسینعلی نوری و میرزا سلمان خان و میرزا محمود همشیره زاده او و آقا عبدالله پسر آقا محمد جعفر و میرزا جواد خراسانی چون به تحقیق معلوم نشد که با آنها در این مفاسد شرکت داشته‌اند، لهذا اعلیحضرت پادشاهی حکم به حبس آنها فرمودند که در حبس مؤبد و مخلد بمانند و بقیه آنها را که علما و فضلا و چاکران دربار پادشاهی عموماً و جمیع اهل شهر از تجار و اصناف و کسبه در میان خود تقسیم کرده هر یک را به یکی از فرقه‌های صنف نوکر [کارمندان دولت] یا رعیت سپردند که به سزای اعمالشان رساندند: ملا شیخعلی را که در رأس و رئیس این فرقه ضاله بود و خود را نایب خاص باب می‌دانست و خود را به حضرت عظیم ملقب ساخته و منشاء و مصدر و بانی و باعث این فتنه عظیمه بود، علما و فضلا بر حسب حکم شریعت ظاهره قتل او را واجب دانسته و به سزای خود رساندند.

سید حسن خراسانی را که از اشرار و متابعین آن مذهب بود، شاهزادگان به ضرب شمشیر و گلوله و کارد و خنجر مقتول ساختند.

ملا زین‌الدین یزدی را مقرب الخاقان مستوفی الممالک در اول محض تعصب دین و حمیت دولت، خود با طپانچه زده بود، بعد از آن مستوفیان عظام و لشکر نویسان کرام با طپانچه و کارد و خنجر و قمه ریز کردند.

ملا حسین خراسانی را نیز مقرب الخاقان میرزا کاظم خان نظام‌الملک و میرزا سعیدخان دبیر مهمام خارجه [وزیر امور خارجه] ابتدا نظام‌الملک خود با طپانچه زد و

دستگیر کرده و مابقی از راهها و جاهای دیگر فراری شدند. بعد از آنکه این دوازده نفر گرفتار شدند، اسامی سایر رفقایشان از آنها معلوم شد و یوماً قیوماً مقرب الخاقان آجودانباشی و کلاتر با فرآشان پادشاهی روزی سه چهار نفر را گرفته آوردند و هر کدام را که آوردند، اولیای دولت علیه بخصوص آنها را در جمع عام حاضر ساخته و رفقای سابقشان را هم حاضر نمودند و تقصیراتشان را علی‌الرئوس الاشهاد مدلل داشتند.

از جمله خدمت‌نمایانی که از تقرب الخاقان حاجب‌الدوله نسبت به دین و دولت ظاهر شد، به دست آوردن ملا شیخعلی مزبور بود که همیشه در اختفا به سر می‌برد و خود را به احدی نمی‌نمود. حاجب‌الدوله بعد از آنکه ملا شیخعلی مشهور به حضرت عظیم از شهر فرار کرده و به یکی از دهات شمیران پناه برده بود، او را با چند تن از اصحابش که همراه او بودند دستگیر کرده و به طهران آورد. به دستور جناب جلالت مآب صدراعظم آنان را برای تحقیق و تفتیش مسئله احضار فرمودند و سایر اصحاب او را که سابقاً دستگیر شده بودند حاضر ساختند. در همان مجلس علی‌الرئوس الاشهاد معلوم نمودند که اصل محرک و بانی این عمل شنیع آن ملعون بوده است. از جمله معلوم شد محمد صادق نامی که در آن روز خود را به اسب سواری همایون پادشاهی رسانیده و طپانچه انداخته و آن نوع جسارتها را ظاهر ساخته بود، نوکر خود این ملعون بوده است و اسباب و اسلحه حرب را خود آن شقی به او داده بوده است. آنچه از این طایفه شقی گرفتار شدند، جمعاً سی و دو نفر بودند و مابقی معلوم نشدند. اگر هم فی‌الواقع رفیقی داشته‌اند از اینها بروز نیافت. یحتمل به ولایات بعیده فراری و متواری شده باشند. از جمله یکی از آنها میرزا حسینعلی نوری در زرگنده محل اقامت جناب جلالت مآب وزیر مختار دولت بهیة روسیه فرار کرده بود و جناب معزی‌الیه به محض اینکه دانستند از این قوم ضلالت آثار است شرایط اتحاد دولتین را مرعی و منظور داشته با کمال معقولیت فی‌الفور قدغن نمودند که اجزای سفارت او را گرفته نزد اولیای دولت علیه فرستادند و سرکار اعلیحضرت پادشاهی و اولیای دولت علیه از ... این نوع مسئولیت

بعد از آن طپانچه دیگر را میرزا سعید خان زد و بعد از آن اتباع هر دو با سنگ و قمه و کارد و خنجر به سزای خود رساندند.

میرزا عبدالوهاب شیرازی مشهور به کاظمینی که مدتی در کاظمین بود و به دعوی همین مذهب فتنه عظیمی برپا کرده بود، اتفاقاً در همان ساعتی که او را آوردند، یکی از علمای موثق و معتمد در آنجا حاضر بود و شهادت داد که در کاظمین شبی او را دعوت کردم که نپذیرفته و لا طایله‌ها و نامربوط‌ها گفته و از جمله دوازده نفر اشخاصی بوده که در نیاوران مرتکب جنایت شده‌اند. جعفرقلی خان برادر جناب صدراعظم، ذوالفقار خان و موسی خان و میرزا علی خان، پسران جناب معزی الیه و سایر منسوبان و بنی اعمام و جملگی عمه‌جات و تفنگداران و غلامان ایشان به ضرب گلوله تفنگ و طپانچه و زخم قمه و شمشیر ریز ریز کرده به دار البوار فرستادند.

ملافتح الله قمی ولد ملا علی صحاف که در روز اول چند دانه ساچمه او قدری بدن مبارک را خراشیده بود، در اردوی همایون بدن او را شمع زده روشن کردند و مقرب الخاقان حاجب الدوله طپانچه با ساچمه به همان جایی که او به سر کار اعلیحضرت پادشاهی انداخته بود زد و فی الفور افتاد و سایر عملة فراشخانه با قمه او را پارچه پارچه و سنگ باران کردند.

شیخ عباس طهرانی را خوانین و امرای دربار همایون به ضرب طپانچه و شمشیر به درک فرستادند. محمد باقر نجف آبادی که از جمله آن دوازده نفر بود و خود اقرار و اذعان داشت که در جمیع محاربات طایفه ضاله بایه شرکت داشته است، پیشخدمتان حضور همایون و جمیع عملة خلوت با قمه و کارد و خنجر مقتولش ساختند.

محمد شیرازی را مقرب الخاقان اسدالله خان میرآخور خاصه پادشاهی و سایر عمه‌جات اصطبل پادشاهی، اول نعل نموده و بعد با تخماتق و میخ طویله و قمه و خنجر به یارانش رساندند.

محمد نجف آبادی را مقرب الخاقان ایشیک آقاسی باشی و جارچی باشی و نسقچی باشی و نایبان و باشیان و سایر عملة حضور در نیاوران به ضرب تبرزین و شش پر

و غیره به اسفل السافلین فرستادند.

میرزا محمد تبریزی را که در جمیع محاربات بایه در تبریز و زنجان و مازندران در هر جا بوده است و اثر زخم بسیار از محاربات سابقه در بدن او ظاهر بود، مقرب الخاقان سرکشیکچی باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و ملازمان سرکاری هدف گلوله تفنگ ساخته تیرباران کردند و بعد از آن با سنگ و چوب با خاک یکسان ساختند.

ملا محمد نجف آبادی را اول خمپاره يك چشم او را کند و بعد بدن او را خمپاره گذاشته آتش زدند.

حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی را که تفصیل او در فوق ترقیم یافت با حاجی قاسم خان تبریزی که وصی سید یحیی بود، آقا حسن نایب فراشخانه به شهر برده بدن آنها را شمع زده و افروخته و با نقاره و اهل طرب و ازدحام خلق در کوچه و بازارها گردانده و مانع از سنگ باران مردم در شهر شده و در بیرون دروازه شاهزاده عبدالعظیم فرآشان غضب نعش آنها را چهارپاره کرده و به چهار دروازه آویختند.

سید حسن یزدی را مقرب الخاقان آجودانباشی و امیران پنجه و سر تپیان و سرهنگان به شمشیر گذراندند. آقا مهدی کاشی را که از جمله آن دوازده نفر بود، فرآشان شاهی به ضرب قمه و خنجر هلاک نمودند.

صادق زنجانی نوکر ملا شیخعلی که روز اول به دست ملتزمین رکاب کشته شد، نعش او را دو پارچه کرده و به دار آویختند.

میرزا نبی دماوندی ساکن طهران را اهالی مدرسه دارالفنون با شمشیر و سر نیزه کارش ساختند. میرزا رفیع نوری را سواره نظام با طپانچه و غداره به درک و اصل نمودند.

میرزا محمود قزوینی را بعد از آنکه زنبور کچیان هدف گلوله زنبورک قرار دادند با غداره پاره پاره نمودند.

حسین میلانی را که از توابع اسکو است و آن ملاحظه او را به لقب امام همام ابا عبدالله الحسین ملقب کرده بودند، سر بازان افواج نیزه پیش کرده و با سر نیزه او را پنجره وار مشبک کرده و به درک فرستادند.

ملا عبدالکریم قزوینی را توپچیان حاضر رکاب به

توهم خیال می کرد که وزیران شاه قدر و منزلتی در انظار جهانیان دارند، با صحنه‌ای که بوجود آوردند، آن وهم و خیال هم از بین رفت. صدراعظم بجای آنکه از رفتار سیسرون در خطابه خود برضد کاتیلینی سر مشق بگیرد و فتح و افتخار سر کوب آن توطئه را بر عهده بگیرد و خشم و انتقام پیروان باب را متوجه خود و خانواده اش کرده باشد، به منظور اینکه دیگران نیز وادار به این قتل و کشتار بشوند، تدبیری به سرش آمد که هر یک از تبهکاران را به یکی از دستگاههای دولتی بسپارد. بدین ترتیب چند تن از وزیران شاه نقش جلادی بر عهده گرفتند. وزیر امور خارجه، وزیر مالیه، پسر صدراعظم، آجودان گل قشون، رئیس ضرابخانه هر کدام تیر اولی را رها ساختند و یا ضربت شمشیر را به پیکر کسی که به دستگاههای متعدد آنان اختصاص یافته بود، وارد کردند. توپخانه، پیاده نظام، سواره نظام، زنبور کچیان هر کدام حصه‌ای برای قربانی داشته‌اند.^۱

یادداشت

۱. گرانت واتسون، تاریخ ایران در دوره قاجاریه، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، انتشارات سخن، ۱۳۴۰، صفحه ۳۸۰.

ضرب غداره دمار از روزگارش بر آوردند.
لطفعلی شیرازی را عالیجاه شاطر باشی و شاطران سرکاری با خنجر و کارد و چوب و سنگ نزد معاهدین خود فرستادند.

نجف خمسه‌ای را اهالی شهر عموماً اجماع کرده با سنگ و چوب و کارد و قمه و خنجر معدوم الاثر کردند. حاجی میرزا جافی تاجر کاشی را که به کرات ارتداد او معلوم شده و توبه کرده و پس از رهایی باز به اغوای عوام مبادرت نموده بود، عالیجاه ملك التجار و تجار و کسبه بالاجماع با هر گونه اسباب حرب به جهنم فرستادند.

حسن خمسه‌ای را مقرب الخاقان نصرالله خان و سایر محله کارخانه مبار که به قتل رساندند.
محمد باقر قهپایه‌ای را آقایان قاجار طعمه شمشیر آبدار نموده به درك فرستادند.



گرانت واتسون در کتاب تاریخ ایران دوره قاجاریه می‌نویسد:

اما چند تن قربانی برای تسکین ترس و واهمه مشاوران شاه کافی به نظر نمی‌رسید. مدت کوتاهی بساط رعب فرو گسترده و احدی از سوءظن در امان و از احتمال اینکه بابتی است مصون نبود. اگر در این دوره فردی یافت می‌شد که به